

قطعی الدلالة بودن قرآن

(رد دلایلی که حوزویان برای ظنی بودن قرآن می آورند)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و على آله الطاهرين

ظنّ و شك و احتمال اگر در برابر یقین باشند، ظن؛ ظن است، شك؛ شك است، احتمال؛ احتمال است. اما اگر ريب در مقابل یقین باشد، این، ثالث و یا مثلث ظنّ و شك و احتمال را شامل است. چون یقین و علم، نه ظن است و نه شك است و نه احتمال است. گرچه ظن در بعضی از موارد در ظنّ قلبی استعمال می شود، که مرتبه عالیّه ای از مراتب علم است، «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره، ۴۶)

حالا، آیا در آیه مبارکه بقره که «الم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» (بقره، ۲)، آیا مقصود از «لاریب» شك است؟ (که شك، علم پنجاه درصد است). یا مقصود احتمال است؟ (که احتمال، علم کمتر از پنجاه درصد است). یا ظن است؟ (که ظن، علم بیشتر از پنجاه درصد است). مقصود هر سه است. برای اینکه در مقابل دارد «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.»

نه ظن؛ هدی است، و نه شك؛ هدی است، و نه احتمال. بلکه ظن، که قوی تر از شك است، تا چه رسد نسبت به احتمال، در کل آیاتِ ظن، محکوم است. «انَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي

مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (یونس، ۳۶ و نجم، ۲۸) و همچنین آیات دیگر که ظن را که اعتقاد راجح باشد در بُعد عقیدتی و عملی انکار و استنکار کرده است. روی این اصل چون قرآن هدی است، و همچنین صفات دیگری از برای قرآن مثل کتاب، قرآن، فرقان، مبین، بیان، تبیان، برهان، عظیم، عزیز، کریم، صراط مستقیم، حکم، ذکر، موعظه، نور، روح، مبارک، نعمت، بصائر، رحمت، حق، فصل، هادی، شفا، مهیمن، تندر، هدی، بین، بشیر، نذیر، حدیث، فصل، نجوم، حبل، مثنی. این سی و پنج صفت و خصوصیت از امتیازاتی است که قرآن شریف در جای جای آیاتش یاد کرده است. و در جمع به کلمه واحده ای، قرآن احق حقایق است. روشن ترین روشنترها، مبین ترین بیان ها، برهان ترین برهان ها، و چرا افعال تفضیل ذکر می کنیم؟ چون در بُعد فصاحت و بلاغت بیانی، همچون بُعد معنوی، در عالی ترین مراتب اعجاز است.

قرآن. قرآن یعنی خواندنی. هر کتابی، غلط باشد، صحیح باشد، اصح باشد، خواندنی است. اما در برابر کتاب اخیر که وحی پایانی است خواندنی تر از کل خواندنی های وحیانی است، تا چه رسد عقلانی مطلق و غیر مطلق، تا چه رسد علمی مطلق و غیر مطلق، تا چه رسد عادی. پس خواندنی ترین خواندنی ها قرآن است.

«قرآن غیر هذا» که در آیه «قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا» (یونس، ۱۵) داریم، لکن این که «قرآن غیر هذا»، چون که «هذا» ذکر شده است. اگر «هذا قرآن غیر قرآن» بود این تقابلی درست نبود. «هذا» یعنی فوق کل خواندنی های وحیانی، تا چه رسد غیر وحیانی، این کتاب آخرین وحی ربانی است.

حالا، «الم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ». «لاریب» به صورت دو بُعدی، غیر دلالت یقینی را، و غیر مدلول یقینی را، و غیر خصوصیات ظاهری و باطنی یقینی را، سلب کرده است. اگر «لاریب فیهِ» بود، با با تنکیر می فهمیدیم که به گونه ای مطلق، تمام ریب ها از قرآن منفي است. ولکن «لاریب فیهِ» به عنوان استغراق است به معنای هیچ گونه ریبی است: ریب ظنی، ریب شکّی، ریب احتمالی.

ریب ظنی، با مراحل کم و زیادش، ریب شکّی در مرحله واحدش که میانگین است و پنجاه درصد است، و ریب احتمالی هم با مراحلش، «لا ریب فیهِ». ریب: شکّ مریب،

ظنّ مریب، احتمالاً مریب. در جمله واحده، ریب یعنی غیر یقینی بودن. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» غیر هادی بودن. چون دلالت ظنّی هادی نیست، بدتر؛ شکی اش، بدتر؛ احتمالی اش، لاسیما هدایت مطلقه قرآن که فوق کلّ هدایت های ربانی و حیانی دیگر است. روی این اصل، به صورت دو بُعدی، تمام ظنون را، تمام شکوک را، تمام احتمالات را، این آیه مبارکه در دلالتش، لغتش، جملاش، فصاحتش، بلاغتش، مدلولاتش در کل مراحل سلب کرده است.

حالا، کسانی که قائل به غیر یقینی بودن و غیر علمی بودن دلالات و یا مدلولات و یا هر دوی قرآنی هستند، سه دسته هستند. دسته اول کسانی که می گویند قرآن ظنی است و قرآن غیر علمی است و برای آن مستندی ذکر نکرده اند. مثل صاحب معالم. صاحب معالم، این عبارت در ظاهر زیبا، و در باطن بسیار نازیبا و بدترین فحش، نسبت به مقام مقدس ربانی است، که «قرآن ظنی الدلالة قطعی السند، حدیث قطعی الدلالة ظنی السند». خود این حرف ظنّی است، و پایین تر، شکی است، و پایین تر، احتمالی است که اصلاً مسنود به دلیل علیلی هم نیست. چون ریب، چیزی که ریب در آن هست یا مستند به سندی اصلاً نیست، مثل این حرف، یا مستند به سندی علیلی هست، سند علیلی هم صاحب معالم ذکر نکرده است، رفقاییش هم همینطور. یا مستند به سند صحیح است. و صد در صد دلالت بر غیر قطعی بودن قرآن، مستند به سند صحیح نیست. مستند به ادله علیلی هست، که حالا برای شما می شمارم مثلاً:

ادله ای که ذکر شده است، یا ممکن است ذکر شود، ما هر دو را ذکر می کنیم تا ادله علیله مذکوره و غیر مذکوره را به طور کلی ریشه کن کنیم. و قاعده استدلال ربانی قرآنی، از نظر قرآن عقل و علم، و از نظر قرآن دلالت لفظی، این است که دلیل قرآنی، دلیل ربانی، تنها بسنده نکند به بیان آن حرف های باطلی که زدند، بلکه حرف های باطلی که زدند، رد می کند، حرف های باطلی را هم که زدند و امکان دارد بزنند، آن ها را هم رد می کند. چنان که در کتاب «جوار بین الهیین و المادیین» آورده ایم، مبنای ما این است: آن چه را راجع به ازلیت ماده گفته اند، رد کردیم و آن چه را نگفته اند و هنوز علم نگفته است، و امکان دارد بگوید؛ رد کردیم. چون حجت ما بزرگترین حجت ربانی است که قرآن شریف است که فوق عقل ها، فوق علم ها، فوق حس ها و فوق احساسات است.

حالا، این ادله ای که اعله است، کلاً علیل است، و درکات علیل بودنش متفاوت است از این قبیل است. مثلاً: دیروز عرض کردیم، بگویند و یا گفته اند: «آیات متشابهاتی در قرآن هست و معلوم نیست این آیات کدام است. پس علم اجمالی داریم که قرآن مشتمل بر آیاتی متشابهات هست، که از نظر تشابه دلالتی، یا ظنی است، یا شکّی است، یا احتمالی است و کلمه واحده، یقین نیست. بنابراین کل قرآن متشابه خواهد بود.»

جواب این است که متشابه و غیر متشابه از یکدیگر ممتاز است مانند نور و ظلمت. ظلمتی که امکان تبدل به نور دارد، مادامی که ظلمت است، ظلمت را با چشم می شناسیم و نور را هم می شناسیم. اگر این ظلمت، عیلاجی برای تبدل به نور داشته باشد، که تحوّل به نور، و تماس با نور داشته باشد، این علاج را انجام می دهیم و این ظلمت از بین می رود.

بنابراین آیات متشابهات طبق نص آیه ۷ سوره آل عمران که قرآن را دو بخش کرده «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» آیا آیات محکمات، که بر حسب درجات فهم ها، درجات تعقل ها، درجات یا تدبر ها هست، معلوم نیست؟ آیا «لیس کمثله شیء» مشتبه است؟ «قل هو الله احد» مشتبه است؟ «حُرِّمَ» مشتبه است؟ بنابراین «آیات محکمات»، گرچه برای بعضی کل آیات، محکمات است مانند معصومان و تالی تلو معصومان. برای بعضی بیشتر آیات متشابه است. مانند حوزویان. برای بعضی، کمی از آیات متشابه است، و بیشترش محکم است. بنابراین گروه های متفاوت، که نگرش های گوناگونی به قرآن دارند، تفاوت دارند در تشابه، تعداد تشابه، تعداد محکم.

حالا، کسانی که متوسط هستند، میانگین هستند به این حدّ اعلا، و حدّ دانی و ادنی، گروهی از آیات برای آن ها متشابه است و گروهی محکم است، برای اینها، بین است کدام محکم است، بین است کدام متشابه است. محکم، آیه ای است که در لغتش، در لفظش به گونه ای راستا دلالت بر مدلول دارد مگر آنکه بر آن تحمیل بشود. ولكن متشابه مثل «ید الله»، «جاء ربك»، این «ید» این «جاء» چون مشترک الاستعمال است

بین خالق و مخلوق، و «ید» خالق در شرکت لفظی ید، با یدِ مخلوق تشابه دارد. «جاء» در «جاء ربك»، مَجِيءِ ربوبیت، با مَجِيءِ مربوبین، تشابه دارد.

بنابراین آیات محکّمات، و آیات متشابهات، بیّن اند. وانگهی فقط در یک آیه، و آن همین آیه آل عمران است که خدا قرآن را تقسیم کرده است که «ام الكتاب» محکّمات هستند، «متشابهات» اولاد هستند. و اولاد برای رفع حاجتشان باید ارجاع به اُمّ بشوند. اگر توان ارجاع متشابهات به اُمّ درونی یا اُمّ برونی باشد، رفع تشابه می شود. اُمّ درونی، «جاء ربك» را با خود ربّ معنا کردند، «ید الله» را با خود الله معنا کردند، که اُمّ درونی است. اُمّ بیرونی «جاء ربك» را و «ید الله» را و «علی العرش استوی» را با «لیس کمثله شیء» معنا کرده اند. اگر امکان و تفهم این مطلب هست فبها، که متشابه هم محکم می شود. اگر امکان نیست، واگذارید برای کسانی که امکان تفهم و ارجاع در بُعد درونی یا بُعد برونی دارد.

خوب، محکّمات معلوم، متشابهات معلوم. ولكن متشابهات ظنی الدلالة هستند، متشبهات اصلاً دلالت ندارند نه ظنی، نه شکّی، نه احتمالی مگر با ارجاع به اُمّ درونی و یا اُمّ برونی. و در ثانی اصولاً آیات احکام قرآن که بیش از هزار آیه است، امر است، نهی است، حرام است، واجب است، فرض است، یا به عنوان تاریخ شریعت انبیاء نقل کرده و نقض نکرده، بیش از هزار آیه است. بیش از هزار آیه احکامی، کلاً محکم است. یک دانه آیه، از بیش از هزار آیه که مُبیین احکام است، پیدا نمی کنیم که متشابه باشد. این دو.

بنابراین کسانی که اصولی هستند، یا فقیه هستند، فقه معمولی یا فقه آیات الاحکام، این ها نباید این سخن را بگویند که چون قرآن متشابهات دارد، پس احکامش ظنی است. متشابهات در احکام نیست. در احکام عقلی، ذاتِ خدا، صفاتِ خدا، افعالِ خدا، متشابه است که قابل تبیین هست به وسیله محکّمات، و به وسیله خود آیه. این مرحله دوم.

حالا، حرف دیگر: می گویند محکّماتش هم ظنی است. متشابهات فرض کن ظنی نیست قبول کردیم، متشابهات ظنی نیست، چون دالّ نیست، متشابه قبل از تعمق در

اُمّ درونی و پیش از تعمق در اُمّ بیرونی اصلاً دالّ نیست. ممکن است دالّ شود به یکی از این دو وسیله، و دال نشود برای کسی که قدرت تحویل به اُمّ درونی و اُمّ بیرونی را ندارد.

خوب می گویند محکّمات هم ظنّی است. یعنی چه محکّمات ظنی است؟ از جمله حرفه‌ای‌شان، می گویند قرآن چون لغت خداست، و لغت خدا به عنوان ربانیت لغت برای بندگان مفهوم نیست!

سؤال: آیا لغت خدا و خدا فهم است فقط؟ اگر قرآن، لغت خدا و خدا فهم است فقط، پس پیغمبر هم نباید آن را بفهمد. باید خدایان دیگری باشند تا لغت خدا را بفهمند! یا نخیر، می گویند که لغت خدا است و ربانی است، خدا خود می فهمد که چه می گوید و پیغمبرش نیز و تالیّ تلو پیغمبر که ائمه معصومین (علیهم السلام) باشند آن ها هم می فهمند.

یا بیشتر. لغت، لغت مخصوص خدا نیست، لغت مخصوص معصومان است، یا لغت گذشته است. چه لغت شخصی خدا بودن، چه لغت شخصی معصوم بودن، این مردود است برای این که «قل یا ایها الناس» یعنی چه؟ آیا با «قل» معنی ناس معلوم می شود؟ «قل یا ایها الکافرون، منافقون، ناس» ببینید اگر لغت خدا است، پس ناس را جز خدا نمی فهمد! اگر لغت فهم رسالت است، پس جز رسول لغت ناس را نمی فهمد. لغت کافرون، منافقون، ناس، حُرْم، وَجَب، فُرْض، کُتِبَ را جز خدا و رسولش و ائمه نمی فهمد! این حرف غلط است.

بنابراین لغت قرآن لغات مردمی است. خدا این لغت را تبیین کرده ولی خدا با مردم سخن گفته، با رسولان فقط نیست، با سایر معصومان فقط نیست، با ناس صحبت کرده. ناسی که لغت عربی قرآن را بفهمند، حداقل نصوص قرآن و ظواهر مستقر قرآن را می فهمند. بنابراین این نیست که لغت قرآن، لغت ربّانی باشد فقط نخیر. لغت تربیتی است. برای تربیت مکلفان از انس و ملائکه و جن، کلّ مکلفان، مخاطب آیات ربّانی، و تربیتی قرآن هستند.

اشکال دیگر: می گویند که اگر قرآن قطعی الدلالة بود، تناقضات، تضادات یا تکاملات، در تفهم قرآن نبود. و ما می گوئیم که مفسران، عالمان، آنها هستند که در فهم مقداری از مطالب قرآن تناقض دارند، پایین تر، تضاد دارند. در برابر هر دو تکامل دارند. کسانی که راست نگری در آیات قرآن دارند، بعضی نصّ و ظاهر را می فهمند فقط، بعضی بیشتر، اشارات، لطایف، بطون. ولیکن این اشارات و لطایف و بطون که بر مبنای ظواهر مستقرّه است و بر مبنای صریح آیات است، این ها تضاد ندارند، بلکه لفظ، دلیل بر معناست، معنای ظاهر. معنای ظاهر، دلیل بر معنای اشاره. معنای اشاره دلیل بر معنای لطیفه. بنابراین هر کدام، هر قبلی، هر دلیل قبلی، در تکامل، لفظی است از برای معنای بعدی.

اما تناقض ها و تضادهای کسانی که برخورد با قرآن دارند تقصیر کیست؟ آیا تقصیر ضعف دلالتی قرآن است؟ یا تقصیر عناد، یا تقصیر، یا تصور مراجعه کنندگان به قرآن است؟ آفتاب در آفتاب بودن و روشنگری اشکالی ندارد. اشکال در کسانی است که یا با چشم برهم گذاردن به خورشید توجه می کنند، یا چشم را نیمه کاره انجام می دهند، یا عینک دودی و سرخ و سبز و اینها می زنند. ولیکن اگر با چشم باز مستقیماً به خورشید نگریسته شود، همه یکسان خورشید را روشن می بینند.

منتها کسانی که قدرت قوی تر دارند، بهتر می بینند. کسانی که قدرت ضعیف دارند، کم تر می بینند این بُعد تکامل است. بُعد تکاملی استناره از یک خورشید است، تضاد نیست، تناقض نیست. کسی نیست که با چشم باز به خورشید نگاه کند بگوید روشن است، دیگری بگوید تاریک است. هر دو با چشم باز به خورشید بنگرند، یکی بگوید روشن است، یکی بگوید تاریک است. یا تضاد، تضاد و تناقض در نگرش مستقیم در صراط مستقیم دیدن خورشید نیست گرچه تکامل هست.

حالا، کسانی که به قرآن نظر می کنند، اگر در بُعد تحمیل باشد، خوب تقصیر از خودشان است. در بُعد تحمیل یا قصوراً یا تقصیراً یا عناداً باشد، تقصیر دلالتی قرآن نیست، قرآن، دلالت مستقیم دارد، ما هم باید مستقیم باشیم.

قرآن معصوم است، نگریستن به قرآن اگر معصومانه باشد، وحدت دارد، اما اگر معصومانه نباشد یا با عناد که بدترین مرحله است، یا با تقصیر که پایین تر است، یا با

قصور که پایین تر است، باشد، این جا است که تضاد، تناقض، تهافت، در تفهم قرآن است.

بنابراین این که مفسران و گروهی از شرع مداران به طور متناقض رأی می دهند، به طور متضاد رأی می دهند، این تناقض آراء است نه تناقض قرآن. تناقض نگرش است، تضاد نگرش است، نه مورد نگرش، که قرآن است. قرآن هیچ گونه تضادی و هیچ گونه تناقضی اصلاً ندارد.

اشکال دیگر که جدیداً مطرح است و همه دانشگاه ها و غیر دانشگاه ها و حوزه ها را گرفته است. می گویند کسانی که نظر به قرآن می کنند، و مشغول قرائت و تفهم قرآن هستند، این ها پیش فرض هایی دارند، انتظاراتی دارند. پیش فرض ها متناقض است، متضاد است، متکامل است. انتظارات متناقض است، متضاد است، متکامل است. با این پیش فرض ها و انتظارات که قابل جدایی نیستند؛ مطلب اول: پیش فرض های متناقض، متضاد، متکامل هستند. مطلب دوم: و انسان نمی تواند نگرش قرآنی را منهای پیش فرض های متضاد و متکامل قرار بدهد.

این هم غلط است. برای این که ما پیش فرض ها و انتظارات مطلق صحیح معصومانه داریم، که اینها را معصوم تر و مطلق تر می کنیم، با نگرش معصومانه به قرآن. اما پیش فرض ها و انتظارات غلط و غیر مطلق، در مثلث پیش فرض ها و انتظارات، مردودند و فقط یک زاویه است که وسیله نگرش صحیح به قرآن است: مطلق نگری.

مطالب عقلانی مطلق، علمی مطلق، حسی مطلق که معصوم است، تضاد ندارد، تخالف ندارد، گرچه تکامل دارد، با این روش و با این نگرش، وحدت معنوی قرآن در بُعد اول نص و ظاهر برای همگان است. و وحدت تکاملی هم برای متکاملان در نظرها و تدبیرها و دقت های در قرآن شریف است.

بنابراین این یک خرافه ای است که انسان نمی تواند از پیش فرض ها دور شود. چون نمی تواند پس خدا هم اراده معنایی واحد غیر متناقض و غیر متضاد نکرده است! نخیر. خدا دستور داده است: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» اگر اعتصام دست کم؛ علمی، به وسیله حبل الله که قرآن است؛ امکان ندارد، این امر، امر محال است.

پس (این امر) در دو بُعد محال نیست. یکی کلام خدا که واجب است پناه بگیریم به آن (... معانی قرآن در بُعد حداقل نص و در بُعد ظاهر مستقر برای همگان، که لغت قرآن را بدانند، امکان پذیر است. منتها با عدم تحمیل، با کنار گذاشتن فرض های

خودي و غير خودي، نظرات خودي و غير خودي که يا غلط هستند، يا مطلق نيستند، در تضاد هستند، در تناقض هستند. بنابرین اين حرف هم درست نيست.

مطلب ديگر، اين مطلب در روايتي هم متاسفانه هست، که خدا در قرآن مجمل گويي کرده، مطالب را درست تبیین نکرده است، به ملاحظه معصومان! که مردم مجبور شوند از براي تبیین مجملات، به معصومان مراجعه کنند!!

خيلى اين حرف عجيب است. حتي بعضي از کسانی که خيلى مقام بالاي شرعمداري داشته اند و دارند، مبتلا به اين خرافه هستند. تکرار: خدا مي توانسته است که به ابلغ بيان و افصح بيان، مطالبش را صد در صد تبیین کند، ولکن خدا به ملاحظه معصومان که مردم حتماً به آن ها مراجعه کنند، مخصوصاً معصوماني که ائمه و خلفاي رسول هستند، به رسول مراجعه مي کنند ولکن به ائمه و خلفاي رسول براي اين که شيعه شوند مراجعه کنند، تقرب پيدا کنند، مقام اين بزرگواران را از نظر علمي و ارشاد علمي مغتنم بدانند، خدا کم گذاشته، مجمل گفته، ظني گفته، شكي گفته، احتمالي گفته! مطلقات و عموماتی که نص است، خلاف نص اراده کرده! مطلقات و عموماتی که ظاهر است، خلاف ظاهر اراده کرده! براي اين که معصومان، اين عمومات و مطلقات نص را يا عمومات و مطلقات ظاهر را، نسخ کنند! تبیین کنند! تايد کنند!

اين معنا چند اشکال دارد از جمله: خدا از ربانيت خود کاسته، خدا از ربانيت، و ابلغ بيان بودن، و افصح بيان بودن، کاسته براي افزودن به مقام مرجعيت معصومان! خدا از خدائي مقداري کنار رفته تا علي ظاهر شود! تا حسن ظاهر شود! تا حسين ظاهر شود! اين بدترين فحش رکيک است به مقام الوهيت و مقام عصمت، که خدا با اين که مي توانسته بالغ ترين بيان را، فصيح ترين بيان را، بليغ ترين بيان را، در نصوص و ظواهر داشته باشد، نخير، از نص اراده غير نص کرده! از ظاهر اراده غير ظاهر کرده! براي اينکه چون بيان معصومان بعد از پيغمبر (...) است، بنابرین تقييدهاي آن ها، تخصيص هاي آن ها، نسبت به نصوص قرآن، نسبت به ظواهر قرآن، نسبت به عام ها و مطلق هايي که نص است، نسبت به عام ها و مطلق هايي که ظاهر کالنص است، نسخ کند قرآن را. بنابرین آن ها را براي احترام، نسخ قرار داده!

نظير اين حرف، حرف صاحب جواهر است. صاحب جواهر، در جلد طهارت در باب کُر، رواياتي را نقل مي کند. اين روايت که نقل مي کند در بُعد مساحت و در بُعد وزن متناقض است. می گوید اگر کسی سؤال کند که اين رواياتي که در بُعد وزن

متناقض است (این قسمت مفهوم نیست و منظور این است که چرا خدا که می دانسته اینطور مسلمانان به اشتباه می افتند به صورت و حیانی مشکل را برطرف نکرده است؟) جواب می دهد، می گوید چون معصومان احکام می دانستند، ولیکن از موضوعات بی خبر بودند! نسبت به موضوعات آگاهی نداشتند! و خدا برای حفظ احترام معصومان، که در موضوع وزن و در موضوع مساحت خطا کردند، برای حفظ مقام آنها هیچی چیز نگفته است! خدا برای ملاحظه معصومان محمدی (صلوات الله علیهم) که از موضوعات آگاهی ندارند، سکوت کرده! و به این تناقض در مساحت و در وزن رضایت داده است. ملاحظه فرمودید؟ جواب را اینطور می دهد. [۱]

اشکال اول: آیا سه در سه که در روایت داریم سه وجب در سه وجب، آیا سه در سه که نه است، با سه و نیم، در سه و نیم، در سه و نیم که بیشتر از چهل است، یک بچه دو ساله اشتباه می کند؟ یک بچه ای که کمترین فهم را دارد، اشتباه می کند که نه تا با چهل و دو تا ممکن است فرق نداشته باشد؟ آقای شیخ محمد حسن صاحب جواهر، کجا این حرف را زد؟ در چه حالی بودی؟ چرا این حرف را زدی؟

این کفر؛ بدترین کفر علمی است، این فسق؛ بدترین فسق علمی است، این بدترین الحاد علمی است که نسبت به ائمه (علیهم السلام) که احکام را می دانند و موضوعات احکام را هم می دانند. چون موضوعات دو قسم است. یک موضوعات احکامی است؛ واجب و حرام. یک موضوعاتی است که احکامی است. حتی موضوعات غیر احکامی را، عقلاء معمولی می دانند، چه برسد به ائمه. و اما موضوع احکامی، مثلاً شراب موضوع حرمت است. خوب آیا می شود که امام (علیه السلام) یک مایعی را اشتباهاً خیال کند شراب نیست و بخورد؟ تشخیص موضوع احکامی را که بتأ واجب است را ندانند؟ این موضوعات احکامی، که گُر، که موضوع احکامی است، حد هندسی گُر، و حد فیزیکی گُر، حد وزنی اش و حد مساحتی اش، آیا حد مساحتی که متناقض است، حد وزنی که متناقض است، و دو تناقض در کار است، یک تناقض بین حد وزنی و حد هندسی، و دو تناقض، یکی در حدود متناقض هندسی، و حدود متناقض فیزیکی. در این ثالثاً تناقض شما چطور جرأت کردید؟ با کدام عقل؟ با کدام فکر؟ با کدام ایمان؟ شما به خدا نسبت دادید که خدا برای ملاحظه مقام معصومین هیچ چیز نگفته، نه در کتاب و نه در سنت!

این استدلالی که علیل ترین، و وقیح ترین، و قبیح ترین استدلال است، اینها پایه و مایه و زیربنای غیر قطعی بودن دلالات قرآنی است (در نظر حوزویان)!

و ما در بُعد علمی: علم لغت، در بُعد عقلانی: دلالت لغت، در بُعد خود آیات قرآنی، کلاً و بعضاً، بعضاً: این سی و پنج جمله ای که عرض کردم، سی و پنج وصف که هدی است، تبیان است، نور است، برهان است، حجت بالغه است، آیا تمام این لغات ظنی است؟ حجت بالغه، احتمالاً لا حجت غیر بالغ است؟ نور، احتمالاً ظلمت است؟ هدی، احتمالاً ضلالت؟ قرآن، احتمالاً تورات و احتمالاً غیر قرآن؟ این چه حرفی است زده می شود؟ اگر در حال عادی انسان نباشد، حق دارد از تعجب منفجر شود، فریاد کند، داد بزند، ای شرع مداران شرع ندار، این حرف ها چیست که شما می زنید اصلاً؟ که حوزه ها را مختل کردید، حوزه ها را به ضلالت بدتر از کفر کشانید، حوزه ها را به ضلالت بدتر از الحاد و شرک کشانید، این الحاد علمی است، شرک علمی است، انحراف علمی است.

«الم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» اگر قرآن هدایت مطلق است، هدایت فوق هدایت های مطلق علمی، هدایت فوق هدایت های مطلق عقلی، هدایت فوق کل هدایت های و حیانی قبلی است، این ظنی است؟!

و حالا، بر فرض محال که ظنی است، مگر شما ظنّ خاص را حجت نمی دانید؟ در رسائل شیخ، کفایه آخوند و... مگر ظنّ خاص را حجت نمی دانید، پس چرا قرآن که می گویند ظنّ خاص است را حجت نمی دانید؟ می گویند تا روایت نباشد نمی شود؟ تا روایتی تبیین نکند آیه ای را، معنای آیه و دلالت آیه قابل قبول نیست!

خیلی عجیب است. بابا شما خودتان، به زحمت می اندازید خودتان را و طلاب را که ظنّ مطلق هم حجت است تا چه رسد به ظنّ خاص. ظنّ خاص روایت ظنی، مثل خبر واحد، خبر واحد که مهفوف به قرائن قطعی نباشد، این حجت است، خبر ظنی حجت است، اما قرآن ظنی حجت نیست! قرآن ظنی، ظنّش بدتر از خبر ظنی است، چون خبر ظنی را، خبر واحدی که مهفوف به قرائن قطعی نیست، بدون مراجعه به قرآن، استدلال می کنید و حجت می دانید، ولیکن شما صریح می گوید که آیات قرآن، چون ظنی الدلالة است، با اینکه ظنّ خاص است، به خودی خود حجت نیست، مگر روایت داشته باشد!!

اخباری گری، اصولی گری، و هر چه گری، گر است مگر دلالت های مستقیم منصوص قرآنی که در صد بسیار بسیار بالایی و کلاً، محرمات و واجبات را، و در حاشیه این دو راجحات و مرجوحات را و مباحات را تبیین کرده است.

این سخن مختصر راجع به این آیه مبارکه، بعداً آیاتی را می خوانیم، و بحث هایی در حاشیه و در متن داریم راجع به قطعیت فوق العاده بی نظیر دلالت های قرآنی. البته بحثی را هم خواهیم کرد در عمومات و در اطلاقاتی که نص هستند در عموم و اطلاق، یا ظاهر مستقر هستند در عموم و اطلاق، یا ضابطه اند.

آخوند ملا کفایه، می گوید که ما باید احراز کنیم که گوینده در مقام بیان است! بنابراین اگر آیه ای بیانگر حکمی از احکام است، ظاهراً مطلق است، یا ظاهراً عام است، ما احراز نکرده ایم و احراز نمی کنیم مگر بعضاً که آیه در مقام بیان است!

ای آخوند، «هذا بيانٌ للناس»، خدا در کل آیات در مقام بیان است. در مقام اجمال گویی، گول زدن، منحرف کردن، به شک انداختن، به تردید انداختن نیست، در کل آیات. منتها بیان، یا بیان نصّ است، یا بیان ظاهر مستقر است، یا بیان عام و مطلق نصّ است، یا بیان عام و مطلق ظاهر است، یا بیان قاعده است. مثلاً «أحلّ الله البيع» (بقره، ۲۷۵) در مقام بیان قاعده ای که نه نصّ است در صد در صد بودن، نه ظاهر است. ولیکن «حرّم الربا» در مقام تنصیص صد در صد روی حرمت ربا است.

این مطلب را انشاء الله فردا ضمن مطالب به طور مفصل عرض خواهیم کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

- [۱] این قسمت از سخنان فقیه قرآنی ظاهراً ناظر است به این حرف که: «... ویکفی فی تحقیق الکر وجود أحدهما. وبعبارة أخرى هنا کران وزنی ومساحی فلا ینافی نقصان أحدهما عن الآخر إذ ما نقص فی الوزن وبلغ فی المساحة کر مساحی لا وزنی وبالعکس، فإن أحدهما غیر الآخر، فلیس الزیادة محمولة علی الاستحباب. لکن قد یشکل بأنه لا داعی إلی هذا التقدير المختلف بعد علمه بنقص الوزن عن المساحة دائماً مع القدرة علی ضابط بغير ذلك منطبق علیه. ویدفع أولاً بأن دعوی علم النبی والأئمة (علیهم السلام) بذلك ممنوعة، ولا غضاضة لأن علمهم (علیهم السلام) لیس کعلم الخالق عز وجل فقد یشکل بآذهانهم الشریفة وأجرى الله الحکم علیه!!» (المجلد الاول من الجواهر، کتاب الطهارة، ص ۱۸۲)